

طاوس علیین

درباره ژنده پیل احمد جام و شیخ ابوسعید ابوالخیر

(بخش دوم)

به رغم آنچه از قدیم و جدید در رد امکان یا نفی اهمیت کرامات منسوب به صوفیان گفته اند و با وجود سخنانی که از بایزید بسطامی و شیخ ابواسحق کازرونی (فردوس المرشدیه) و ابوسعید ابوالخیر و حتی مقامات ژنده پیل احمد جام در بی اعتباری کرامات در بخش اول این گفتار آوردیم (ایران شناسی، شماره ۳ سال یازدهم، ص ۵۵۵)، وجود هزاران افسانه و روایت در جمیع آثار مربوط به تصوف حیرت انگیز است و مطلب را در خور بحث و فحوصی، اگر نه درباره ماهیت و امکان یا محال بودن وقوع این خوارق عادات، دست کم درباره ریشه ها و تاریخ آن می سازد.

در قدیم و حتی در قرن چهاردهم ه. ق. / بیستم میلادی چند تن از دانشمندان آثاری در باب پدیده کرامات پرداخته اند که چند کلمه در معرفی اهم آنها در این مقام پر بیجا نخواهد بود.

از جمله این مؤلفان معروف یکی عقیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی (۶۹۸ تا ۷۶۸ ه. ق. / ۱۲۹۸ تا ۱۳۶۷ میلادی) است که کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین را نوشته و پانصد حکایت از کرامات مشایخ صوفیه را در آن آورده است.^{۲۲} عالم بزرگ شافعی تاج الدین ابونصر عبدالوهاب سبکی (۷۱۹ تا ۷۷۱ ه. ق. / ۱۳۱۹ تا ۱۳۶۹ میلادی)، مؤلف طبقات شافعیة الکبری، کرامات صوفیان را طبقه بندی کرده و بیست و پنج نوع آن را معرفی نموده و افزوده است که شمار انواع آن در حقیقت به یک صد می رسد.^{۲۳} در روزگار اخیر یک دانشمند مصری که اصلاً از مردم شام بوده است، موسوم به یوسف بن اسمعیل النبهانی

(۱۲۶۵ تا ۱۳۵۰ ه.ق. / ۱۸۴۹ تا ۱۹۳۱ میلادی) کتابی عظیم به عنوان جامع کرامات الاولیاء تألیف نموده، و اسامی بیش از یک هزار و دویست تن، از جمله خلفای راشدین و ائمه اطهار و اصحاب پیغمبر و حتی خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز را در آن گرد آورده و از هر کدام افسانه ای و خبری نقل کرده است.^{۲۴} نبهانی در ضمن مقدمات مفصل کتاب خود قول تاج الدین سبکی و طبقه بندی او را نیز آورده و سپس شخصاً در بحثی دراز کوشیده است تا ثابت کند که هر نوع از این کرامات وابسته به خلقی و صفتی از اخلاق و صفات یا یکی از اندامهای بدن آدمی مانند گوش و چشم و دهان و دست و جز آن است.^{۲۵} در این کتاب که انبانی از اطلاعات سخته و ناسخته و گاهی درست و اکثراً مغشوش است ابدأ نشانی از دقت علمی نیست و مؤلف حتی زحمت قید تاریخها و زادگاهها و منابع را به خود نداده است. حاجت به گفتن نیست که خواننده فارسی، منبع سرشار این کرامات و سخنان را در اثر زیبای عطار یعنی تذکرة الاولیاء در اختیار دارد.^{۲۶}

برگردیم به طاوس علیین. در بخش اول این مقاله گفته شد که شباهت میان پاره ای از کرامات منسوب به پیر میهنه در اسرار التوحید، و به شیخ جام در مقامات سدید الدین محمد غزنوی چنان چشمگیر است که وابستگی روایات این منبع دومی به آن دیگری را محتمل می سازد. مؤید این احتمال یکی نادر بودن نوع آن کرامات است و دیگر شباهت در طرز تقریر و اصطلاحاتی که به کار برده اند. وحدت محیط جغرافیایی این دو صوفی، و از آن مهمتر، نزدیک بودن زمان زندگی آنها این گمان را قوی تر می کند. باید افزود که در سالهای کر و فر شیخ جام، اولاد و احفاد شیخ ابوسعید در همان نواحی آمد و شد و با اهالی آن اطراف قطعاً آمیزش داشته اند. از جمله فرزند ارشد ابوسعید یعنی ابوطاهر متولد ۴۰۰ ه. ق. است (نه ۴۴۰ که به غلط در بخش اول، ص ۵۵۲. سطر ۸ چاپ شده است) که در ۳۹ یا ۴۰ سال اول زندگی شیخ جام حیات داشته و سینه اش البته گنجینه یادها و سخنان و حکایات پدرش بوده است.

اینک چند نمونه از کرامات مشابه پیر میهنه و شیخ جام:

۱- گرفتن کودک معلق در هوا

در اسرار التوحید می خوانیم که:

... شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز به طوس آمد و در خانقاه استاد بو احمد مجلس می گفت... خلق بسیار جمع آمده بودند چنانک بر در و بام جای نبود. در میان مجلس، که شیخ را سخن می رفت، و خلق بیکبار گریان شده بودند، از زحمت زنان کودکی خرد از کنار مادر از بام

بفتاد. شیخ ما را چشم بروی افتاد، گفت: بگیرش! دودست در هوا پدید آمد و آن کودک را بگرفت و بر زمین نهاد چنان که هیچ الم به وی نرسید و جمله اهل مجلس بدیدند و فریاد از خلق برآمد و حالتها رفت...^{۲۷}

مشابه این روایت در مقامات شیخ جام:

...دیگر روز بامداد در خانقاه امام علی بیهقی با جماعت نشسته بود. شیخ الاسلام [احمد جام] سر فرو برد، همی یکباری از جای بجست و دست به هوا یازید، گفت: سَهْل، سَهْل، سَهْل! و متغیر گردید. مردمان گفتند: چه بوده است؟ گفت: همین ساعت ببینید. الحاح کردند. گفت: یک ساعت صبر کنید، و به در خانقاه می نگرست، تا جوان از در خانقاه درآمد. بی آن که آن جوان سخن گوید شیخ الاسلام گفت: برو و بگوی: دل مشغول مدارید، به هر خانقاهی منی چند نان فرستی و گوشت. مردمان آن جوان را گفتند: چه بوده است؟ گفت: هیچ کس پیش از من درآمد؟ گفتند: نی. گفت: این واقعه که در سرای ما افتاده، هیچ کس از آن حال خبری نداشت و هیچ کس پیش از من بیرون نیامد. او چه دانست؟ گفتند: ما ندانیم تا چه افتاده است... ما این دانیم که ساعتی هست که شیخ الاسلام از جای درجست و دست در هوا یازید و گفت: اللهم سَهْل! آن جوان گفت: در سرای خواجه ابوالحسن، برادر خواجه امام شهاب نواده فقیه اجل از بام بالا در افتاد. گویی که کسی او را در هوا بگرفت و بر آن بام ستون نهاد... پس شیخ الاسلام را پرسیدند که آن چه بود که تو دست در هوا زدی؟ گفت: چون آن دختر از بام در افتاد، من دست یازیدم و او را بگرفتم و بر آن بام ستون نهادم...^{۲۸}

نویسنده این حکایت، کرامت شیخ ابوسعید را خیلی آب و تاب داده و چند عنصر دیگر بر آن افزوده است: یکی این که شیخ از راه دور و در ورای در و دیوار میان محله ها و خانه ها افتادن کودک را دیده است یعنی، هیچ چیز حجاب چشم دورنگر شیخ نمی شود. دیگر این که وی می داند که جوانی در راه است با پیامی برای او. سدیگر آن که جوان هنوز چیزی نگفته که شیخ پیام و جواب می دهد. این نیز در تحلیل حکایت شیخ جام گفتنی است که وی، برخلاف ابوسعید پُر نخوت است و اگر گاهی دم از خویشتن نمی زند برای این است که گمان کنند متواضع است، همین سکوت و تواضعش هم عوام فریبانه است.

از سوی دیگر با نظری دقیق می توان حکایت اسرار التوحید را واقعه ای عادی دانست عاری از پیرایه کرامت و خرق عادت: شیخ خود در مجلس حاضر بوده است، عده زیادی زن بچه به بغل روی بام نشسته و گوش دل به سخنان او بسته اند. در این میان بر اثر اندک غفلت مادری طفلی در شرف افتادن است. شیخ می بیند و بانگ می زند که او را بگیرند، و

قبل از بانگ زدن شیخ یا در همان حین، دو دست که ممکن است دستان مادر یا زنی دیگر بوده باشد، در می‌رسد و بچه را از افتادن نجات می‌دهد. باری حکایت نجات یافتن کسی که در حال سقوط از بام است به کرامت شیخ ابوسعید، دو بار دیگر در اسرار التوحید آمده است، و آن که در هوا معلق می‌ماند و شیخ نجاتش می‌دهد هر دو بار یک زن است نه یک کودک.^{۲۹}

۲ - چلهٔ مردانه (اصطلاح از شیخ جام است)

مردی که دعوت‌های پر تکلف شیخ ابوسعید را گزاف و نشانهٔ شادخواری و خلاف سنت زاهدان و عارفان می‌پنداشته است، وی را به «چله» یا چهل روز روزه گرفتن بی افطار می‌طلبد و وقتی آن چله به پایان می‌رسد، شیخ او را به چله ای می‌خواند که در عوض امساک از خوردن، هر روز سه وعده طعامهای لذیذ بخورند و در تمام چهل روز یک بار نیز به متوضا، برای قضای حاجت، نروند. رقیب شیخ در همان نخستین روز بیش از یک وعده نخورده بوده که طاقت ضبط خود را از دست می‌دهد. اما شیخ هر روز سه وعده خوراکیهای لذیذ می‌خورد و می‌رقصد و حتی یک بار نیازی به رفتن متوضا نمی‌یابد. مدعی از سوء پندار خود پشیمان می‌شود و استغفار می‌کند و مرید شیخ می‌شود.^{۳۰}

نظیر این کرامت را با آب و تابی بسیار مفصل تر به شیخ جام نسبت داده اند. مؤلف مقامات می‌نویسد که شیخ احمد با رقیب خود قراری می‌نهد که هر کدام یک برهٔ بریان با تمام مخلفات هنگام چاشت و یک برهٔ دیگر هنگام شام صرف کنند. مدعی در همان چاشتگاه روز اول سپر می‌اندازد، و از سفره کنار می‌کشد، اما شیخ علاوه بر برهٔ سهم خود برهٔ حریف را نیز فرو می‌برد، و همچنین تا ده برهٔ صرف می‌کند و «مسابقه» را همان جا تمام کرده می‌گوید: «اگر تو را قوت آن بودی چهل روز هم بدین قرار بودی، چون تو مرد این کار نبودی، بلکه مرد انکار بودی با تو راست نیاید».^{۳۱}

۳ - ابوسعید و شیخ جام از دید مریدان

یکی از صوفیان همزمان شیخ ابوسعید در نیشابور به نام شیخ ابوالقاسم روباهی مدتها دعا می‌کرده است که «یا رب، درجهٔ شیخ ابوسعید به من نمای». شبی رسول الله را در خواب می‌بیند با انگشتری در انگشت راست با نگین پیروزه. پیغمبر در پاسخ دعای او انگشت به او نموده می‌گوید: «چون نگینی ست در انگشتری». روز دیگر در مجلس شیخ، ابوالقاسم کناری نشسته بوده که ابوسعید روی بدو می‌کند و می‌گوید «حدیث آن انگشتری»، و ابوالقاسم بیهوش می‌شود.^{۳۲}

این حکایت بیان خواب و خیال مردی معتقد است و تحریر آن به قلم مؤلف اسرار

التوحید (یا مأخذ او که ما از آن اطلاعی نداریم). خود شیخ ابوسعید چنین ادعای بزرگی نکرده است.

حکایت بعدی کتاب نیز در همین زمینه است: یکی از مریدان ابوسعید خوابی می بیند که شیخ بر منبر سخن می گوید در حالی که رسول اکرم کنار منبر نشسته است و شیخ به او نمی نگیرد. تعجب می کند که شیخ به صاحب شرع نمی نگیرد. در همین حین شیخ رو به او یعنی راوی حکایت کرده می گوید «لیس هذا وقت النظر الی الاغیار هذا وقت الکشف و المکاشفة». این وقت نظر به غیر کردن نیست، وقت کشف و مکاشفه است...^{۳۳}

در مقامات رزنده پیل چندین حکایت سخت مبالغه آمیز هست که سدیدالدین محمد غزنوی یا هر کس که هر کدام از آنها را نوشته است، مرزهای میان عقل و شرع و ادب و احترام را نادیده گرفته یا اصلاً نمی شناخته است.

یکی از یاران شیخ روایت می کند که شبی رسول الله و چهار یار او (خلفای راشدین) را بر دست راست او در خواب دیدم و شیخ احمد بر دست چپ او نشسته بود.

... پرسیدم که امروز مقتدا کیست و اقتدا به که شاید کرد که کنند؟ رسول صلی الله علیه و سلم اشارت کرد به شیخ الاسلام احمد... پس قامت بر آمد و رسول صلی الله علیه بر پای خاست و دست او بگرفت و وی را در پیش محراب کرد و خود بدو اقتدا کرد و صحابه و آن جمله خلق از پس او نماز کردند.^{۳۴}

در حکایتی دیگر می خوانیم که یکی از یاران شیخ احمد، پیغمبر اکرم را به خواب می بیند که مسجد زاهد آباد را می سازد...^{۳۵}

بعد از آن شیخ الاسلام را دیدم همان جا نشسته. تعجب کردم که در این ساعت پیغامبر بود اکنون شیخ الاسلام بر جای او نشسته است و همان خیر که رسول می خواند شیخ الاسلام نیز می خواند. آواز شنیدم که او ماست و ما اویم، چندین تعجب چیست!^{۳۵}

شیخ احمد با ذات غیب خالق عالم نوعی دوستی «خودمانی» دارد و از او گله هایی می کند که حق تعالی فوراً به اصلاح رابطه شان می پردازد و اسباب گله گزاری البته حق به جانب شیخ را برطرف می کند. از جمله وقتی به زیارت خانه خدا رفته بوده است. یک روز کاملاً بی وقت یادش می افتد که دوستانش گفته اند برای ما دعا کن. لذا

به در خانه (کعبه) آمد. در کعبه پسته بودند و رفته. وقتی و حالتی به وی درآمد (یعنی عصبانی شد). گفت: خداوندا اگر ما کس را مهمان خوانیم روا نداریم که در خانه بر ایشان دربندیم. از کرم قدیم تو سزد که مهمان خوانی و آنکه در خانه محکم دربندی؟ گفت: به دلم فرو دادند (خجالت کشیده بگوید الهام رسید) که هر که میهمان است و آمده است در خانه باز است. گفت: دست

به در خانه باز نهادم. در باز شد...^{۳۶}

شیخ به دهی دیگر رفته بوده است که پدرش می میرد. به او خبر می دهند، با شتاب بر می گردد. زنجش را می بندد و مردم جمع می شوند. شیخ بر بالین پدر نشسته می گوید: خداوندا از تو چنین طمع نداشتم که من حاضر نباشم و پدر مرا بیری! ندانم تا بر توبه بود یا نه و شهادت گفته یا نه، و حال او ندانم تا چگونه شد... همی یکباری پدروی بجنید... پس [شیخ] دست فرا کرد و زنج او بگشاد. یک ساعت بود. او چشم باز کرد و به سخن گفتن درآمد و گفت: بدیدم همه احوال پسر خود، و گفت: همه را آن می باید کرد که پسر من می کند. اکنون ای پسر، مرا چه باید کرد؟ شیخ الاسلام گفت: بابا، نخست توبه کن. توبه کرد و کلمه شهادت بگفت، و بعد از آن شش روز دیگر بزیست. همچنان که شیخ الاسلام می خواست و او را می بایست. روز هفتم فرمان یافت.^{۳۷}

چند نمونه دیگر از قرائن موجود در مقامات ژنده پیل را که مؤلفان آن به حکایات رایج در باب شیخ ابوسعید نظر داشته اند، فقط به اختصار یاد می کنم. یکی این است که هر دو شیخ را خواسته اند به نوعی با نظام الملک وزیر و خاندان او پیوند دهند، پیوندی ناشی از ارادت و اعتقاد نظام الملک و خاندانش به این دو شیخ تصوف. در اسرار التوحید آمده است که ابوسعید پایان روزگار نظام الملک را پیشگویی کرده بوده که آن وقتی خواهد بود که شغل وزارت را از او گرفته باشند.^{۳۸} در مقامات ژنده پیل پیشگوییهای شیخ احمد درباره خواجه امام شهاب برادر زاده نظام الملک است که از ۵۱۱ تا ۵۱۵ هجری قمری عهده دار منصب وزارت سلطان سنجر بوده، اما پیش از این تاریخ مدتی در قلعه ترمذ زندانی بوده است. سدید الدین محمد غزنوی چند قصه از کیفیت ارتباط شیخ احمد با این شهاب الاسلام و خانواده اش نقل کرده که ظاهراً معطوف به هدف ترفیع شخصیت و اعتبار شیخ جام به پایه پیر میهنه است.^{۳۹} محمد بن منور در اسرار التوحید داستانهایی آورده در باب پشتیبانی شیخ ابوسعید از چغری و طغرل سلجوقی و از قول او نقل می کند که به چغری گفت: «ما ملک خراسان به تو دادیم»، و به طغرل گفت: «ملک عراق به تو دادیم». و این پیش از مصاف دندانقان بود که به شکست سلطان مسعود انجامید.^{۴۰}

سدید الدین محمد هم حکایاتی در باب رابطه مراد و مریدی سلطان سنجر با شیخ جام و مأموریت غیبی شیخ که آن سلطان را پاسداری کند و در کار کشور داری و مخصوصاً مبارزه با ملحدان اسمعیلی یاری دهد، به قلم آورده است.^{۴۱}

مروری بر حکایات اسرار التوحید و مقامات ژنده پیل قصه های گوناگون دیگری از کرامات و روایات مشابیه مشکوک را آشکار می سازد، از قبیل برداشتن حاکمی و برنشانیدن

کسی دیگر به جای او، تلقین به اشخاصی که مالی اندوخته یا حتی جایی در زیرزمین یا میان دیوار پنهان کرده بودند، که آن را برای ادای دیون یا دیگر احتیاجات شیخ و خاندان و یارانش نثار کند، و امثال آن.

در اسرار التوحید داستان جوانی آمده است که شیفته «پوشیده ای» بوده است. شبی زن پیغام می فرستد که «من به عروسی می روم، تو گوش دار تا چون من باز آیم تو را بینم». جوان عاشق بالای بام به انتظار می نشیند و ابیاتی با خود زمزمه می کند (در دیده به جای خواب آب است مرا... الخ) که در خواب نشود، ولی به خواب می رود تا بانگ نماز بامداد بیدارش می کند. همان روز به مجلس ابوسعید می رود، و آن پیر روشن ضمیر ماجری را با ذکر همان دو بیت در پرده، که دیگران نفهمند، بیان می کند و جوان در خط عشق معبود آسمانی می افتد.^{۳۵}

نظیر این حکایت در کتاب خلاصة المقامات و درباره شخص شخیص احمد آمده است و به نقل از زبان خود او به عباراتی زیبا که برای شادی روان او مقاله را با آن تمام می کنم:

... دلم در بند سرپوشیده ای افتاد. دوستی به جایی کشید که مرا از همه کار بستد. قریب سه سال در نمان می داشتم. آنکه عشق من غالب شد. پنج سال در دوستی آن مستوره بماندم. شبی در خواب شدم. برخاستم و چندان بگریستم که مدهوش شدم. گفتم دروغا که دوستی در دل من کم شد که من در خواب شدم. در این پنج سال یک نفس نزد من بی او، هر که از کوی و محله او بودی همه را دوست داشتمی، روی از بهر او شستمی، جامه از بهر او پوشیدمی، سخاوت از بهر او کردمی و با مردمان نیکویی کردمی تا بود که یکی پیش او گوید: احمد سره جوانی ست! در نماز، پیش دل من بودی و در سفر و حضر و خلأ و ملأ جز خیال او ندیدمی. هر گاه که آواز او به گوش من آمدی، گوش بر هفت اعضای من رشک کردی. شب که مردمان بختندی من گرد کوی او چون پاسبانان می گردیدمی... الخ^{۳۶}

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتها:

- ۲۲- یافعی: روض الریاحین فی حکایات الصالحین، قاهره ۱۳۲۹/۱۹۱۳.
- ۲۳- تاج الدین سبکی: طبقات شافعیة الكبرى، قاهره ۱۳۲۴/۱۹۱۵، جلد دوم، ۵۹-۷۸.
- ۲۴- یوسف بن اسمعیل نهبانی: جامع کرامات الاولیاء، ۳ جلد، قاهره ۱۳۳۲/۱۹۱۶ (پشت چاپ دوم را که تاریخ آن ۱۳۸۱/۱۹۶۲ است «الطبعة الاولى» نوشته اند!).
- ۲۵- جامع کرامات الاولیاء، المطلب الثالث: فی ان الکرامات هی نتائج الطاعات، ولا بد ان یکون بینها و بین

الاعضاء المطیعة التي تصدر عنهما مناسبات، جلد اول، ص ۶۰-۶۸.

۲۶- تذکرة الاولیاء، تألیف عطار نیشابوری، چاپ جدید به کوشش دکتر محمد استعلامی، چاپ پنجم، تهران

۱۳۶۶.

۲۷- اسرار التوحید، ص ۵۸.

۲۸- مقامات زنده پیل، ح ۸۷، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲۹- اسرار التوحید، ص ۸۰ و ۱۸۴.

۳۰- اسرار التوحید، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۳۱- مقامات زنده پیل، ح ۲۰، ص ۶۶-۶۹. نظیر این حکایت را هجویری آورده است: «اندر مرودو پیر بودند

یکی مسعود نام و یکی شیخ ابوعلی سیاه. مسعود بدو کس فرستاد که از این دعاوی تا چند. بیا تا چهل روز بنشینیم، هیچ چیز نخوریم. وی گفت: نباید، بیا تا روزی سه بار چیزی بخوریم و چهل روز بر یک طهارت باشیم». کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، ص ۴۱۸. نهبانی در کتاب سابق الذکر همین کرامت را درباره ابن خفیف شیرازی آورده است: «و ناظر يوماً بعض البراهمة. فقال البرهمی: ان كان دینک حقاً فتعال أصبر انا و انت علی الطعام اربعین يوماً. ففعلاً، فاکملها الشیخ و عجز البرهمی» (جلد یکم، ص ۱۷۷). منشأ این حکایت در کتاب نهبانی، کتاب سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله ابن الحفیف الشیرازی، ترجمه رکن الدین یحیی بن جنید الشیرازی ست، تصحیح استاد آنماری شیمل - طاری، آنکارا ۱۹۵۵، ص ۲۳۰؛ روی ان برهمنیاً ناظر ابن خفیف، فقال: أن كان نینکم حقاً فتعال نصیر عن العظام اربعین يوماً، فاجابه رضی الله عنه الى ذلك فعجز البرهمی عن اكمال العدة المذكورة و اكملها الشیخ و هو طیب مسرور یعلوه نور.

در مناقب العارفين افلاکی (جلد یکم، ص ۱۲۳-۱۲۴) نیز قصه ای در باب مولانا رومی نقل شده است حاکی از این که وی نیز می توانسته است «مسهل حیات (جبه ها)» که برای هفده تن ساخته اند تناول کند. بی آن که به متوضا برود. اکمل الدین طیب از او می پرسد «که مزاج مبارک و طبیعت چون است؟ به طریق مطایبه فرمود که «تجری من تحتها الانهار!». نیز رک. مناقب اوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۲۸.

۳۲- اسرار التوحید، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۳۳- اسرار التوحید، ص ۱۰۵.

۳۴- مقامات زنده پیل، ح ۶۴، ص ۱۱۷.

۳۵- مقامات زنده پیل، ح ۱۴۳، ص ۱۸۴.

۳۶- مقامات زنده پیل، ح ۵۱، ص ۱۰۹.

۳۷- مقامات زنده پیل، ح ۱۶۱، ص ۱۹۰.

۳۸- اسرار التوحید، ص ۱۷۷-۱۸۰، نیز ص ۳۶۵-۳۶۶.

۳۹- مقامات زنده پیل، حکایت های ۸۸ تا ۹۳، ص ۱۳۸-۱۴۶، وزیرنویسهای ص ۱۳۷ به بعد درباره وزارت شهاب

الاسلام در سلطنت سنجر.

۴۰- اسرار التوحید، ص ۱۵۶-۱۵۸.

۴۱- مقامات زنده پیل، ح ۲۲ و ۲۳، ص ۷۰-۷۶؛ ح ۶، ص ۳۵-۳۹.

۴۲- اسرار التوحید، ص ۵۹-۶۰.

۴۳- مقامات زنده پیل، ص ۳۵۰-۳۵۱، به نقل از خلاصه المقامات، نشر ملا محمد قاسم کتب فروش، قندهار

۱۳۳۵ هجری (یا شمسی؟)، ص ۱۴۰.